

یک پارادایم تازه: فروپاشاندن رژیم‌ها

وینسنت بوینز

ترجمه: سید سجاد هاشمی نژاد



مقدمه‌ی مترجم: وینسنت بوینز، دانش‌آموخته‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل در مدرسه‌ی اقتصاد لندن، و نویسنده‌ی دو اثر مهم تاریخ‌نگارانه که به فارسی هم ترجمه شده‌اند، یعنی «روش جاکارتایی: افشای سیاست آمریکا در کشتار کمونیست‌ها» و «اگر بسوزیم: دهه‌ی اعتراضات خیابانی و انقلاب‌های گم‌شده»، متن کوتاه زیر را در روز ۲۲ اکتبر امسال، در پلت‌فرم انتشار محتوای سابستک، در صفحه‌ای به نام «یادداشت‌های جنوب-شمال» منتشر کرده است. من بوینز را به ارتباط مستقیمش با کنشگران اقصی‌نقاط جهان (برزیل، ترکیه، مصر، اندونزی، فلسطین و...) و فاصله‌گیری‌اش از توجیه ستم‌های درون‌مرزی در عین توجه نقادانه‌اش به مداخلات بین‌المللی می‌شناسم. در زمانه‌ای که ظاهراً طیف وسیعی از منتقدان و مخالفان و دشمنان حکومت ایران، از اصلاح‌طلب گرفته تا جمهوری‌خواه و سوسیال‌دموکرات و لیبرال‌دموکرات و ملی‌گرا، از سر باور و اعتقاد، دستگاه حکمرانی را برای

امتیازدهی هرچه بیشتر و بیشتر و بیشتر به آمریکای ترامپ تحت فشار می‌گذارند، و رییس‌جمهور آمریکا را (ساده‌دلانه؟) «اهل معامله» و «بیزنس‌من» می‌نامند، دیدن نگاه ساده و سراسرست و چه‌بسا حتی هنوز خوش‌بینانه‌ی وینست بوینز به سیاست‌ورزی این روزهای ایالات متحده در قبال ونزوئلا، مادورو، چه بسا بتواند چشم برخی از ما منتقدان و مخالفان حکمرانی داخلی را، به واقعیت‌های بین‌المللی هولناک و بی‌رحم، گشوده نگه دارد. سخن، نه بر سر مذاکره کردن یا نکردن با ایالات متحده - این بحث فرسوده‌کننده‌ی قدیمی - که بر سر فهم ما از سیاست خارجی این کشور است. البته که حتی خصم‌ترین خصم‌ها هم می‌توانند بر سر میز مذاکره بنشینند، اما ساده‌انگاری و ساده‌سازی خود فرایند دیپلماسی و تقلیل آن به امتیازدهی و امتیازگیری‌های ساده و خطی - تقلیل آن به «معامله» و تشبیه آن به «بیزنس» - می‌تواند یک ملت و بخش بزرگی از سرمایه‌های یک سرزمین را بر باد بدهد. القصه، نحوه‌ی مواجهه‌ی جمهوری‌خواهان نو با ونزوئلا، می‌تواند یک‌بار دیگر چهره‌ای از چهره‌های ایالات متحده در قبال کشورهای که متخاصم می‌شماردشان را به ما نشان بدهد، و ما را هشیار و محتاط و مترصد نگاه بدارد.

یکی از [گزارش‌های فایننشال تایمز](#) درباره‌ی تازه‌ترین اقدام تهاجمی دانلد ترامپ علیه ونزوئلا به طرز تحسین‌برانگیزی روراست است. اول از همه، توصیفی هست از انگیزه‌ها:

در ونزوئلا، پای بزرگترین ذخایر نفتی اثبات‌شده در جهان و همچنین انباشته‌هایی ارزشمند از طلا و الماس و کُلتان در میان است. این کشور آمریکای جنوبیایی، که در قرن گذشته مؤتلف ایالات متحده بود، تحت رهبری هوگو چاوز، یک افسر سابق ارتش که یک انقلاب سوسیالیستی «بولیواری» را از سال ۱۹۹۹ تا مرگش بابت سرطان در سال ۲۰۱۳ رهبری کرد، وارد مدار روسیه و چین و ایران شد.

بند بالا، یک راهنمای خوش‌دست برای فهم نیروهای پِشرانِ مداخلات ایالات متحده در خارج از کشور است. اول، دغدغه‌های سراسر اقتصادی. دوم، دغدغه‌های ژئوپلیتیک و مسئله‌ی قدرت ایالات متحده. سوم، تعهدی در قبال نظام اقتصادی لیبرال و مخالفت با سوسیالیسم.

البته، انگیزه‌ی مقامات ایالات متحده ظاهراً تعهد در قبال دموکراسی و حقوق بشر نیز هست؛ و این امور توجه رسمی همه‌ی کارهایی است که این حکومت در خارج از کشور انجام می‌دهد، و به‌راستی چیزی شبیه به یک دین مدنی را در این کشور سروسامان داده است. اما هر تحلیل تاریخی جدی‌ای نشان می‌دهد که این هدف چهارم، وقتی مزاحم سه هدف نخست بشود، خیلی آسان کنار گذاشته می‌شود. بیشتر شبیه اشان‌تیونی است که امیدوارند نصیبشان بشود. به یک معنا، صرفاً تظاهر می‌کنند که چنین امیدی دارند، اما چیزی که من می‌بینم این است که اغلب دارند برای خودشان [هم] تظاهر می‌کنند.

بعد از آن نوشته‌ی بالا، بیانیه‌ی زیر از مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی^۱ باز هم بیشتر تحت تأثیر قرارم داد:

رایان برگ، مدیر برنامه‌ی قاره‌های آمریکا [ای مرکز]، گفت: «آشکار است که رسالت این عملیات در حال

تحول یافتن است، و بیشتر دارد به یک عملیات فروپاشی رژیم یا تغییر رژیم تبدیل می‌شود.»

تأکیدگذاری از من است. به‌نظرم این نوع نگاه، برای فهم سیاست خارجه‌ی ایالات متحده در بیست سال گذشته، حیاتی است. داندل ترامپ در ونزوئلا در پی تغییر رژیم نیست. او در پی چیزی بسیار بدتر است. همین که دولت مادورو با تلی از دود جایگزین شود [برایش] کافی خواهد بود؛ و همین که یک‌سوم شمالی قاره‌ی آمریکای جنوبی تبدیل به زخمی باز و هولناک شود و حکمرانی واقعی در آن منطقه را تا یک نسل ناممکن کند. اگر فاعلانی سر عقل در دولت ایالات متحده باشند، می‌دانند که یکی از محتمل‌ترین برون‌دادهای اقدام نظامی، این است.

در سال ۲۰۰۲، کودتایی با پشتیبانی ایالات متحده، پدرو کارمونا، مسئول اتاق بازرگانی ونزوئلا را به قدرت رساند. شاید این اقدام به ثمر هم می‌نشست؛ چه بسا او واقعاً می‌توانست حکومت‌داری کند. [ولی] این بار، رییس‌جمهور ایالات متحده فقط دارد از تنبیه و نابودسازی حرف می‌زند. این همان اقدام کلاسیک ترامپی است: او فعل و انفعالاتی را افشا می‌کند که همه‌ی کسان دیگر، سعی در پنهان کردنشان داشته‌اند.

ببینید، من فکر می‌کنم باراک اوباما و هیلاری کلینتون، وقتی ناتو بمباران لیبی در سال ۲۰۱۱ را آغاز کرد، باور داشتند که دارند می‌کوشند آرمان دموکراسی را پیش ببرند. آن‌ها جایی در اعماق قلبشان امیدوار بودند که بعد از اینکه رهبر آن کشور روی یوتیوب شکنجه شد و به قتل رسید، لیبی به سنگاپور یا فنلاند تبدیل بشود. البته که هیچ طرحی برای این امر وجود نداشت، هیچ تفسیر معتبری از نحوه‌ی احتمالی وقوع چنین آینده‌ای در کار نبود،

^۱ Center for Strategic and International Studies

اما شرط می‌بندم خیلی دلشان این را می‌خواست. [البته] در این باره فقط می‌شود گمانه‌زنی کرد. اما نشان دادن اینکه فروپاشی حکومت [برایشان] برون‌دادی قابل قبول بود، بی‌نهایت آسان است: [چرا که] آنها این برون‌داد را قبول کردند.

آن گزارش فایننشال تایمز، اشاره می‌کند که ونزوئلا لیبی نیست؛ که البته نیست. [می‌گوید] امور متفاوت پیش خواهد رفت. همه‌ی حکومت‌های خوشبخت شبیه هم هستند، اما هر حکومتی که فرومی‌پاشد به شیوه‌ی خاص خودش فرومی‌پاشد. سیاست ایالات متحده در قبال ایران چیست؟ تسهیل گذار است یا تسهیل ویرانی؟ برای امپریالیست‌های عصر ما، مزیت ویرانی جویی این است که اگر در حصول فروپاشی ناکام بمانی، دست‌کم توانسته‌ای تضعیف بکنی.^۲

البته که فروپاشی حکومت‌ها در دسرهایی هم برای ایالات متحده ایجاد می‌کند. منطقه را «بی‌ثبات» می‌کند، و سیر جریان مهاجر و مواد مخدر که ترامپ و روبیو مدعی‌اند برایشان مهم است را تسریع می‌کند. ولی فهم اینکه چطور فروپاشی حکومت‌ها به پیشبرد سه غایتی که در بالا فهرست شد کمک می‌کند، آسان است. همان‌طور که علی قدری^۳ نشان داده، ویران‌سازی تمام‌عیار یک جامعه، قیمت مواد خام و نیروی کار را پایین می‌آورد. بدون وجود یک قدرت خودحکمرانی، هیچ مانعی در برابر استثمار وجود ندارد. آسان‌تر می‌شود از مردمی درمانده بهره‌کشی کرد. و دولتی هم نمانده که مثلاً با دشمنان (مثل کوبا) در ائتلاف باشد یا قدرت را به چالش بکشد.

به گمانم تعبیر «تغییر رژیم» به کاری که جرج دابلیو. بوش مدعی بود در سال ۲۰۰۳ مشغول انجام آن است، اعتبار زیاده‌ازحدی می‌دهد. بیشتر وقت‌ها، چیزی که داریم از آن حرف می‌زنیم، پی‌جویی فروپاشی رژیم‌هاست.

^۲ رژیم جهان‌گستر تحریم‌های ایالات متحده، اگر معتقد باشید که هدفش «تغییر» رفتار دولت هدف است، با عقل جور در نمی‌آید. اما اگر آن را طیفی استنباط کنیم که جایی در میان «تضعیف» و «ویران‌سازی» را غایت می‌داند، تحریم‌ها کاملاً موضوعیت پیدا می‌کنند (پاورقی از نویسنده).

^۳ Ali Kadri